

بررسی مفهوم آلوده‌انگاری ژولیا کریستوا در *آشغال‌دونی* اثر غلامحسین ساعدی

چکیده

هدف جستار حاضر بررسی بازنمایی امر آلوده در *آشغال‌دونی* غلامحسین ساعدی است. چارچوب نظری این پژوهش برگرفته از قدرت‌های وحشت اثر ژولیا کریستوا است، که محوریت مفهوم امر آلوده را در هویت سوژه سخن‌گو شرح می‌دهد. کریستوا بر این باور است که امر آلوده طغیانی علیه امر نشانه‌ای و مؤکد تأثیر بدن مادر بر شکل‌گیری هویت سوژه است؛ از سوی دیگر، امر نمادین بیانگر زبان، فراخود، جامعه، و قانون است. پرسش‌های محوری این پژوهش عبارت‌اند از: مصادیق امر آلوده در شخصیت‌ها و جامعه *آشغال‌دونی* چه هستند؟ شخصیت‌ها چگونه از خود آلوده زدایی می‌کنند؟ در پاسخ به این پرسش‌ها، نقش‌مایه‌های اصلی *آشغال‌دونی* معرفی می‌شوند و با استفاده از تقابل بین محرک‌های مرتبط با غرایز و مرگ در سوژه آلوده، مصادیق امر آلوده و واکنش شخصیت‌ها به آن و نیز امر نمادین بررسی می‌گردد. این تحقیق نشان می‌دهد که جامعه *آشغال‌دونی* مملو از مؤلفه‌های آلوده‌ساز است و امر نشانه‌ای با محرک‌های مرتبط با مرگ سازوکار امر نمادین را مختل می‌سازد. جامعه به‌مثابه امر نمادین، برای حفظ یکپارچگی خود با استفاده از زبان، سوژه‌ای را که نتواند میل آن به قدرت را برآورده سازد، با آلوده سازی و سرکوب به حاشیه می‌راند و سوژه مطرود به واسطه امر آلوده و ارتکاب جرم تلاش می‌کند ضمن ستیز با امر نشانه‌ای و زیر پا گذاشتن تابوهای آن از خود آلوده زدایی کند تا در بطن جامعه باقی بماند. به این حال، شخصیت‌های آلوده نگاشته شده نتوانند از خود آلوده زدایی کنند و طبق معیارهای امر نمادین، همچنان تبه‌کار باقی می‌مانند.

کلمات کلیدی: امر آلوده، امر نشانه‌ای، امر نمادین، کریستوا، ساعدی، و *آشغال‌دونی*

1- مقدمه

پدرسالاری یکی از پربسامدترین مفاهیم در مطالعات فمینیستی است، که در آن احلیل محوری¹ نشان‌دهنده برتری‌طلبی فراگیر مردانه در نظام دلالت معنایی است. از آنجاکه قدرت احلیل مرتبط با بدن مردانه است، مردان می‌توانند به‌طور کامل وارد امر نمادین² شوند و به سوژگی³ دست یابند. بالعکس، زنان به‌دلیل فقدان آن به‌ناچار رواداشت‌های زبانی- اجتماعی منتسب به زنانگی را می‌پذیرند. جامعه مردسالار ویژگی‌های منتسب به مردانگی و زنانگی را در قالب سنت، قانون و مذهب تعریف می‌کند و برای حفظ یکپارچگی خود هر آنچه مرتبط با زنانگی است را با برچسب پلییدی و

¹ phallocentrism

² the symbolic order

³ subjectivity

ناپاکی به حاشیه می‌راند و وجه زنانه زبان یا همان امر نشانه‌ای⁴ را سرکوب می‌کند. امر نشانه‌ای براندازانه است و می‌تواند امر نمادین را که مظهر قانون در جامعه است، به چالش بکشد.

ژولیا کریستوا (متولد 1941) زبان‌شناس، روان‌کاو و فیلسوف بلغاری-فرانسوی از بنیان‌گذاران فمینیسم فرانسوی و شخصیتی برجسته در پیشبرد نظریه ادبی پسا ساختارگرایی است. او با طرح نظریه بینامتنیت، رویکردی نوین در تحلیل متون ادبی ارائه داده است. نظریه‌های او پیرامون بدن و نقش مادر در شکل‌گیری هویت سوژه بر منتقدانی چون جودیث باتلر، کلی آلپور و گایاتری اسپیواک تأثیری چشمگیر داشته است. کریستوا ضمن مرتبط دانستن مفهوم بدن در مطالعات زبان‌شناسی، ادعا می‌کند که بدن سرچشمه دلالت است. از میان آثار تاثیرگذار او می‌توان به قدرت‌های وحشت: مقاله‌ای پیرامون آلوده‌انگاری (1982)، داستان‌های عشق (1983) و خورشید سیاه (1987) اشاره کرد. درون‌مایه آثار او مضامینی چون آلوده‌انگاری، رابطه سوژه با دیگری، افسردگی، شهوت و عشق هستند. در جستار حاضر، مفهوم آلوده‌انگاری کریستوا، مبنای نظریه‌ای مباحث تحلیلی به‌شمار می‌رود.

غلامحسین ساعدی (1314-1364) با نام ادبی گوهر مراد، پزشک و نویسنده ایرانی در سال‌های فعالیت خود آثاری چون *عزاداران بیل* (1343)، *ترس‌ولرز* (1347) و *چوب به دستان و رزیزل* (1344) را در کارنامه ادبی خود به ثبت رسانده است. او در اکثر داستان‌های خود با سبکی واقع‌گرایانه و نگاهی آگزستان‌سیالیستی جامعه‌ای مینیمالیستی را ترسیم می‌کند. آثار او در حوزه رئالیسم جادویی نیز قابل بررسی هستند. از اقتباس‌های برجسته از آثار او می‌توان به فیلم *گاو* به کارگردانی داریوش مهرجویی، فیلم *آرامش* در ضمن *دیگران* به کارگردانی ناصر تقوایی و فیلم *دایره مینا* به کارگردانی داریوش مهرجویی (بر اساس *اشغال‌نوی*، 1345) اشاره کرد. او خود را در رویدادهای اجتماعی زمان خود مسئول می‌دانست و با دیدی منفی به طبقه متوسط می‌نگریست. لازم به ذکر است که زنان در آثار او نقش چندانی ندارند.

هدف از این پژوهش بررسی مؤلفه‌های آلوده‌ساز در فضای پل‌محور *اشغال‌نوی*، دست‌بندی آن‌ها و تحلیل طرقی است که شخصیت‌ها به‌واسطه آن‌ها تلاش می‌کنند از خود آلوده زدایی نمایند. بداعت جستار حاضر به‌کارگیری رویکردی جامعه‌شناختی بر اساس نظریه‌های فمینیستی کریستوا و مفهوم آلوده‌انگاری با هدف بررسی ساختار جامعه *اشغال‌نوی* است. پرسش‌های محوری این پژوهش عبارتند از: هدف جامعه *اشغال‌نوی* از آلوده سازی چیست؟ چه مؤلفه‌هایی در آلوده سازی شخصیت‌ها نقش دارند؟ شخصیت‌ها چگونه از خود آلوده زدایی می‌کنند؟ جستار حاضر سعی دارد با تکیه بر مفهوم آلوده‌انگاری کریستوا، که در کتاب *قدرت‌های وحشت: مقاله‌ای پیرامون امر آلوده* شرح داده‌شده است، به این پرسش‌ها پاسخ دهد. آلوده‌انگاری تلفیقی از زبان‌شناسی و روان‌کاوی است و با تأکید بر نقش بدن مادر در شکل‌گیری هویت سوژه، از مفاهیم فمینیستی نیز بهره می‌گیرد و جامعه سرکوبگر را نقد می‌کند. این پژوهش با استفاده از بررسی کشمکش‌های بین امر نشانه‌ای و امر نمادین در بستر اجتماعی و شخصیت‌های *اشغال‌نوی* و نیز سبک نوشتاری ساعدی، ارتباط جامعه و زبان را با آنچه امر نمادین آلوده برمی‌شمرد، تحلیل می‌کند. در ادامه، ابتدا پژوهش‌های پیشین پیرامون *اشغال‌نوی* به‌اجمال بررسی می‌شوند. در قسمت چارچوب نظری، مفهوم امر آلوده و اصطلاحات مرتبط با آن از قبیل امر نشانه‌ای و امر

⁴ the semiotic order

نمادین معرفی می‌شوند. در قسمت بحث و بررسی، بخش «آلوده سازی» به مؤلفه‌های امر آلوده و بخش «آلوده زدایی» به تغییر یا عدم‌تغییر شخصیت‌ها در مواجهه با امر آلوده و روش‌های زدودن آن می‌پردازد. در بخش پایانی، یافته‌های پژوهش حاضر ارائه می‌شوند.

2- پیشینه تحقیق

در اینجا برخی از مهم‌ترین پژوهش‌های انجام‌شده درباره *آشغال‌دونی*، که تاکنون انگشت‌شمار بوده‌اند، و همچنین نمونه‌هایی از پژوهش‌هایی مشابه بر اساس مفهوم آلوده‌انگاری معرفی می‌شوند. جلیل شاکری و بهناز بخشی در «تحلیل روان‌شناختی شخصیت‌های سه داستان *گدا*، *خاکسترنشین‌ها* و *آشغال‌دونی* غلامحسین ساعدی بر مبنای نظریه کارن هورنای» به شخصیت *گدا* با استفاده از مفاهیمی روان‌شناختی و اجتماعی می‌پردازند. دستمایه این تحقیق، تأثیر جامعه در شکل‌گیری هویت فردی و تلاش افراد برای فراموشی هویت با هدف کاهش اضطراب است. شاکری و بخشی درباره نقش دیگری در شکل‌گیری روان افراد می‌نویسند: «اگر فرد در رابطه با اجتماع و به‌ویژه کودک، در رابطه با خانواده احساس امنیت خود را از دست دهد، به اضطراب اساسی دچار می‌شود» (63). این اضطراب در نهایت به پرخاشگری تبدیل می‌شود و فرد برای رهایی از آن از مکانیسمی دفاعی استفاده می‌کند که خود منجر به تشدید پرخاشگری می‌شود. آن‌ها معتقدند که منشأ روان رنجوری و اضطراب در انسان‌ها جامعه است: «اضطراب ارثی نیست، بلکه حاصل فرهنگ و پرورش ماست» (63).

زهره حیاتی در «مطالعه تطبیقی رویکردی روان‌شناختی در داستان‌های ادبی و سینمایی مقایسه داستان *آشغال‌دونی* و فیلم *دایره مینا*»، با رویکردی جامعه‌شناسانه عناصر موجود در داستان و فیلم را با یکدیگر مقایسه می‌کند. مضمون اصلی این تحقیق، نقش جامعه در آسیب‌های روانی افراد است. حیاتی بر این باور است که جامعه فاسد *آشغال‌دونی*، هویت «افراد را با صلاح خود رقم می‌زند» (102). مهرداد رایجیان اصلی و علی مولا بیگی در «تحلیل جرم شناختی – بزه دیده شناختی داستان *آشغال‌دونی* اثر غلامحسین ساعدی» رابطه تنگاتنگ بین ادبیات و جرم را با رویکردی جرم‌شناسانه مطالعه می‌کنند و به شکل‌گیری هویت در سایه ارتباط با دیگری می‌پردازند. آن‌ها ادبیات را ابزاری پیشگیرانه معرفی می‌کنند و روابط اجتماعی مشهود در *آشغال‌دونی* را مسبب تداوم جرم می‌دانند: «نتایج چنین تحقیقی نشان می‌دهد که از بُعد جرم‌شناسانه این اثر سعی در برجسته نمودن تأثیر هم‌نشینی و معاشرت در یادگیری بزهکاری دارد» (526). فتانه قجقی و همکاران در «قابلیت‌های تصویری داستان *گور* و *گهواره* اثر غلامحسین ساعدی در سینمای ایران» مجموعه داستان *گور* و *گهواره*: «زن‌بورک‌خانه»، «سایه به سایه» و «آشغال‌دونی» را با رویکردی جامعه‌شناسانه تحلیل کرده‌اند. آن‌ها شخصیت‌های این داستان‌ها را «آدم‌های اسیر در چنگال فقر و فساد و فلاکت و محدود در خوشی‌های جنسی» (637) معرفی می‌کنند. آن‌ها درباره شخصیت‌های مجموعه *گور* و *گهواره* می‌نویسند: «دهقانان از زمین کنده‌شده، روشنفکران مردد و بی‌هدف، گداها و ولگردانی که آواره در حاشیه اجتماع می‌زیند، به شکلی زنده و قانع‌کننده در آثارش حضور می‌یابند تا جامعه‌ای ترسان و پریشان را به نمایش بگذارند» (647). آن‌ها معتقدند که ساعدی در خلق شخصیت‌هایش بر نقش جامعه در تباهی انسان تأکید ورزیده است.

آلوده‌انگاری کریستوا علی‌رغم پیش‌زمینه فمینیستی‌اش در معرفی شدن بدن مادر به‌عنوان امر آلوده، به ساختار قدرت در جامعه و ارتباط آن با هویت سوژه و تأثیر زبان بر آن نیز می‌پردازد. مقاله کوری کلیبورن با عنوان «ترک آلوده‌انگاری: جایی که سیاه‌پوستان با امر آلوده روبه‌رو می‌شوند» با رویکردی پساساختارگرایانه به جایگاه زنان سیاه‌پوست در گفتمان پست‌مدرن و جامعه اشاره می‌کند. کلیبورن معتقد است که زنان سیاه‌پوست از جامعه طرد می‌شوند و القابی چون بدن‌ام، دده‌سیاه و یابو را می‌پذیرند و در نظریه‌های ادبی پست‌مدرن و پساساختارگرا نادیده گرفته می‌شوند. او تاریخ و زبان انگلیسی را در آلوده انگاشته شدن زنان سیاه‌پوست بی‌تأثیر نمی‌داند: «تاریخ و زبان انگلیسی با توطئه‌گری مرا به دیگری بدل ساختند؛ موجودی پست و آلوده که هیچ‌گاه زمانی برای شناخت ابزار لازم برای شراکت در گفتمان را نیافت» (28). زبان انگلیسی سیاهی را با غم، آلودگی، بیماری و شر مرتبط می‌سازد و این مفاهیم را به هویت افراد سیاه‌پوست نسبت می‌دهد. به نظر او، «آلوده‌انگاری هم مانند دیگر نظریه‌های غالب نمی‌تواند وضعیت زنان آفریقایی-آمریکایی را به تصویر بکشد» (32). او دلیل این ناکارآمدی را عدم ارتباط آن با تجربه زندگی افراد سیاه‌پوست می‌داند.

محمد صلاح‌الدین مادیو در «آلوده یاره می‌گوید: تفسیر آلوده‌انگاری در زن غیرضروری رابعه علم‌الدین» با خوانشی اگزیستانسیالیستی جامعه جنگ‌زده لبنان را در زن غیرضروری و با تکیه بر مفهوم آلوده‌انگاری کریستوا واکاوی می‌کند. مادیو بر این باور است که جنگ داخلی لبنان منشأ حقارت و آلوده‌انگاری در شخصیت‌های رمان نیست، بلکه آلوده‌انگاری در فرد نهادینه و در جامعه فراگیر است. جنگ به‌عنوان عاملی بیرونی، باعث بیداری این حس درونی در افراد می‌شود. مادیو می‌نویسد: «امر آلوده جهان‌شمول است چون بخشی از روزمرگی انسان است» (250). او معتقد است که جنگ به‌عنوان امر آلوده در بدن جسمانی نظری اگزیستانسیالیست، امر آلوده واقعیت‌هایی هستند که در نهایت نگرش انسان نسبت به خود و هستی را رقم می‌زنند.

3- چارچوب نظری

کریستوا از زمان چاپ *انقلاب در زبان شعری* (1984) در اندیشه تشریح تئوری سوژه سخنگو در تجربیات غیرکلامی بوده است. او «سوژه و محدودیت‌های ایدئولوژیک آن را تکذیب می‌کند» (15) و بر رابطه بین سوژه و بدن تأکید می‌ورزد. دو وجه زبانی، که فرایند دلالت و رابطه بین سوژه و بدن را پررنگ می‌کنند، امر نشانه‌ای و امر نمادین هستند. سوژه همواره در فرایندهای مختلف دگرگون می‌شود و به انقیاد قانون، ساختارهای اجتماعی و خانواده درمی‌آید. سوژه برای بیان نیازها و امیال خود به زبان نیاز دارد که وابسته به امر نمادین احلیل محور است. به نظر کریستوا، زبان ابزاری برای سوژه نیست، بلکه آفریننده آن است. او در *انقلاب در زبان شعری* می‌نویسد: «سوژه فرایند دلالت است و فقط در ردای آن ظاهر می‌شود» (215). فرایند دلالت، بیانگر تقابل میان امر نشانه‌ای و امر نمادین است. امر نشانه‌ای به جنبه مادر سالارانه زبان گفته می‌شود که در آن امیال، غرایز و محرک‌های جنسی غیرخود⁵ متوجه دیگری (بدن مادر) هستند، که در فضای سمیاتیکی کورا قرار دارند. الن استون کورا را در *مقدمه‌ای بر فمینیسم و تئاتر*، «غاری بی‌شکل» توصیف می‌کند (52). کورا رابطه متقابل بین بدن مادر و کودک است که در آن خون، شیر، اشک و تماس ردوبدل می-

⁵ non-ego

شوند. در دوره پیشازبانی، غیرخود برای تبدیل شدن به سوژه، ابژه‌های خود را طرد و سرکوب می‌کند و خود را در موقعیتی نارسیستیک قرار می‌دهد، به گونه‌ای که تمامی غرایز و امیال‌اش متوجه خودش می‌شوند.

اولین ابژه‌ای که غیرخود می‌بایست آن را به‌عنوان امر آلوده طرد کند تا وارد امر نمادین شود، بدن مادر است، که فقدان آن برای سوژه زجرآور و بازگشت به آن یک تابو است. کریستوا در قدرت‌های وحشت می‌نویسد: «امر آلوده خشونت‌ی برخاسته از سوگواری برای ابژه‌ای است که برای همیشه از دست رفته است» (15). محرک‌های جنسی یا اروس⁶ منجر به آلوده انگاشته شدن بدن مادر می‌شوند و محرک‌های مرگ⁷ سوژه را به سمت جهان ابژه‌ها سوق می‌دهند. امر آلوده همان مرگ است و هر آنچه سوژه را به یاد آن می‌اندازد، آلوده تلقی می‌شود. کریستوا ابژه و امر آلوده را از یکدیگر متمایز می‌کند و می‌نویسد: «ابژه تعادل در شبکه شکننده میل به معنا را به من عرضه می‌کند که بدون هیچ‌گونه - حدومرزی مرا با آن همسان می‌نماید، درحالی‌که امر آلوده به‌مثابه ابژه سقوط می‌کند و مرا به سمت نقطه فروپاشی معنا سوق می‌دهد» (126). سوژه در تعامل و تقابل با بدن مادر با امر آلوده آشنا می‌شود و در مراحل بعدی رشد و شکل‌گیری هویت خود در جامعه، به شیوه‌های گوناگون نسبت به آن واکنش نشان می‌دهد.

جامعه، زبان و قانون، امر نشانه‌ای را سرکوب می‌کنند تا هژمونی و حیات سوپرکتیو خود را حفظ نمایند. امر نمادین، بیانگر نظم، عرف، اجتناع، و زبان پدر است. کریستوا، که مفهوم امر نمادین را از نظم نمادین لاکان اقتباس کرده است، در قدرت‌های وحشت می‌نویسد: «زبان راهی برای بیرون راندن امر آلوده است» (8) و نیز «سوژه مطرود مؤلف فرهنگ است و نشانه‌های آن از سوی نویسنده زبان است» (41). امر آلوده به کنش با محور می‌اطلاق می‌شود که «توسط خرد اجتماعی رد می‌شود و یا قراردادهای همگانی را، که زیربنای نظم اجتماعی هستند، نادیده می‌گیرد» (65). آلوده‌انگاری «نظامی است که به محدودیت‌ها، مکان‌ها یا قوانین احترام نمی‌گذارد». برای مثال، «خانن، دروغ‌گو، جنایتکاری باوجدان خوب، متجاوز بی‌شرم، قاتلی که مدعی نجات است. همه جنایات و هر آنچه بر نمایش شکنندگی قانونی تأکید دارد» (127). کریستوا ساختارهای قدرت اجتماعی را سرکوبگر می‌نامد، زیرا آن‌ها آشفتگی ذهنی سوژه را تشدید می‌کنند و این آشفتگی سرانجام به چندپارگی هویت سوژه می‌انجامد. کریستوا معتقد است که امر نشانه‌ای زبان، عملکردی براندازانه دارد و می‌تواند گفتمان نمادین احلیل محور را مختل سازد. کریستوا در تعریف امر نشانه‌ای، بر هژمونی اجتناب‌ناپذیر امر نمادین تأکید می‌ورزد. ارتباط امر نشانه‌ای با مادر (مرحله پیشازبانی) و امر نمادین با پدر (مرحله پسازبانی)، نقطه تلاقی نظرات کریستوا پیرامون روانکاوی، ساختار قدرت و فمینیسم به‌حساب می‌آید.

4- بحث و بررسی

آشغال‌دونی روایت پدر و پسری است که گدایی می‌کنند و با آقای گیلانی، یک دلال خون، آشنا می‌شوند. به اجبار و با وساطت آقای گیلانی، که افراد بی‌بضاعت را مجبور به فروختن خون‌شان درازای مبلغی ناچیز می‌کند، آن‌ها وارد بیمارستانی می‌شوند که در آن هیچ کس اهمیتی به بهبود بیماران نمی‌دهد. در فضای فاسد بیمارستان علی با خدمتکاری به

⁶ Eros derives

⁷ Thanatos derives

نام زهرا آشنا می‌شود. زهرا به علی علاقمند می‌شود و او را خواهرزاده خود معرفی می‌کند. علی پس از ورود به بیمارستان و آشنایی‌اش با محیط کار، برای به‌دست آوردن پول از انجام هیچ کاری فروگذار نمی‌کند و با جاسوسی، فروش غذای ته‌مانده بیمارستان به فقرا و درنهایت خون فروشی به شخصیتی تیهکار تبدیل می‌گردد. این بخش تحلیلی، با اتکا بر کلیدواژه‌هایی چون امر نشانه‌ای، امرنمادین، امر آلوده، محرک‌های جنسی و مرگ، سوژه و دیگری به بررسی ساختار جامعه *آشغال‌لونی*، نقش و هدف آن در آلوده‌سازی، مکانیسم دفاعی شخصیت‌ها در برابر امر آلوده و تقابل بین امر نشانه‌ای و امر نمادین می‌پردازد. مباحث انتقادی این مقاله از دو بخش اصلی «آلوده‌سازی» و «آلوده زدایی» تشکیل شده‌اند. در بخش «آلوده‌سازی»، مصادیق امر آلوده مانند جنسیت و طبقه اجتماعی در قالب نمادها و کنش‌ها واکاوی می‌شوند. هدف بخش «آلوده زدایی»، مطالعه واکنش شخصیت‌ها به امر آلوده، تلاش آن‌ها برای زدودن آلودگی از خود و پیامدهای آن است.

4-1- آلوده سازی

جنسیت، طبقه اجتماعی، فقر و بیکاری از مهم‌ترین مفاهیم مرتبط با آلودگی به‌حساب می‌آیند. عدم محوریت زنان در *آشغال‌لونی* دال بر آلوده انگاشته شدن شخصیت‌های زن در داستان است، گویی ساعدی سعی کرده است با حذف یا کم‌اهمیت جلوه دادن زنان، روایت خود را از پلیدی آن‌ها مصون نگاه دارد. فاطمه نیروی آغمیونی در «بازنمایی جنسیت در رمان مطالعه موردی داستان‌های علوی و ساعدی» ادعا می‌کند که زنان داستان‌های ساعدی «هیچ‌کدام نقش پویا و اصلی ندارند» (100). یکی از زنان بیست و آلوده انگاشته شده در *آشغال‌لونی* زهرا است. امیرکتابت ظافتچی است، هرچند شغل‌اش در تضاد با شخصیت آلوده‌اش است. او به‌عنوان عنصر آلوده ناشیانه احساسات خود را برور می‌دهد و به علی ابراز عشق می‌کند. درصحنه چهارم علی می‌گوید: «[زهرا] جلو اومد و دستشو انداخت دور کمرم و خندید. گفتم: چرا همچی می‌کنی؟ گفت: مگه کار بدی می‌کنم؟ گفتم: بابام منتظرمه. گفت: نترس دیر نمیشه ... گفتم: من دیگه میرم» (53). زهرا هویت سوژکتیو علی را تهدید می‌کند و به حریم جسمانی او تعرض می‌کند.

یکی از زنانی که اشاره قابل توجهی به او نمی‌شود، مادر علی است. مارتا جین در *فداکاری* می‌پرسد: «اگر فرزند امر نمادین، یتیمی بیش نباشد که برای همیشه با قاره مادری بیگانه می‌ماند، چرا کریستوا منشأ زبان را بدن مادر می‌داند؟» (23). فقدان مادر روان کودک را رنجور می‌سازد، زیرا اولین اتصال «خود» با دیگری بر پایه عشق است و نه قانون‌های سخت‌گیرانه امر نمادین. کریستوا در *قدرت‌های وحشت* ادعا می‌کند که «بدن مادر ابژه‌ای دست‌نیافتنی است که در خیال فرد به شکل فقدان باقی می‌ماند. او هرگز نمی‌تواند به بدن مادر اشاره کند، زیرا این خیال هیجان‌انگیز، تابو است» (20). در داستان اشاره معناداری به مادر نمی‌شود؛ فقط هنگامی که آقای گیلانی چند نفر را برای خرید خون‌شان به مریض‌خانه می‌برد، می‌خوانیم: «بچه زنک شروع کرد به ونگ زدن. زن جوان جابه‌جا شد و چادرش را کشید رو بچه ... بچه آروم گرفت» (19). بدن مادر برای کودک منبع امنیت و آرامش است و جدایی از آن دردناک و سرکوبگر است. در این‌جا، ساعدی/علی با استفاده از صفت «زنک»، زن را آلوده می‌سازد.

آلوده سازی فقط شامل زنان نمی‌شود؛ چنانچه مردی فاقد ویژگی‌های مردانه باشد، آلوده به زنانگی و رذایل اخلاقی می‌شود. صدای زنانه آقای گیلانی هویت مردانه او را متزلزل می‌سازد. زهرا، احمد، آشپز بیمارستان، را این‌گونه خطاب می‌کند: «هی آقا، هی احمد سیاه» (61). احمد سیاه مرد است، اما به خاطر آشپز و سیاه‌پوست بودن، آلوده انگاشته می‌شود. زهرا به علی می‌گوید که احمد: «سالی چند تا زن می‌گیره و طلاق می‌ده، چند دوجین بچه ساخته و ریخته بیرون. می‌گه می‌خوام تمام دنیا رو پر از سوسک بکنم. خیلی از باجی‌های مریضخونه رو صیغه کرده» (38). انسان‌ها به‌مثابه زباله و یا سوسک‌هایی که هویت انسانی خود را از دست داده‌اند، به سبب رذایل اخلاقی دچار مسخ و مبتلا به آلودگی می‌شوند. اسماعیل به علی می‌گوید: «می‌دونی نامردا جون خودشونو بیشتر از دیگران دوست دارن» (43). واژه «نامرد» (فاقد مردانگی) در این‌جا حاکی از آلوده انگاری مردهای وظیفه‌شناس است. اسماعیل به علی می‌گوید: «نگو باشه، جواب مردونه بده» (42). لری می‌در مردانگی و اخلاق می‌نویسد: «مردانگی با اراده خودمان گناه‌آلود و غیرقابل‌کنترل می‌شود» (45). مردها با سرپیچی از وظایف مردانه و یا قراردادهای اجتماعی، مردانگی خود را از دست می‌دهند و به آن‌چه مرد نیست، تبدیل می‌شوند.

بی‌مهری پدر علی، روابط نابهنجار کارکنان بیمارستان، عشق آلوده زهرا به علی و عشق ناپاک احمد به زهرا، و فقدان عشق مادرانه همگی از عوامل آلوده‌ساز یا احساس آلودگی هستند. علی می‌گوید: «تا منو دید دادو هوار راه انداخت: ای ولدالزنا، تخم حروم، سگ‌مصوب، بی‌ناموس، نامرد تا حالا کجا بودی؟» (49). ساعدی تصویر کوتاهی از گرمای رابطه عاطفی را که شخصیت‌ها در آرزوی‌اش هستند، در صحنه پنجم ترسیم می‌کند. علی می‌گوید: «[پزشک زن] همراه من راه افتاد؛ و من پا به‌پای او رفتم. پاهای من را در میان پاهای رنگ‌گورانی رنگ‌گورانی کفشاش عین گل‌های قرمز ... بود» (60). این تصویر کوتاه همچو رویا از میان کاج‌های بلند بیمارستان می‌گذرد و محو می‌شود. فراگیر بودن امر آلوده باعث می‌شود که آلوده‌انگاری زیبایی و میل به بیگانگی‌سازی دیگری افزایش یابد. کریستوا در غربیه با خودمان می‌نویسد: «بیگانگی‌سازی دیگری همچون یک اجنبی همیشگی، عشق را متوقف می‌سازد» (84). کاترین بیتس - در «آستروفیل و شوخ‌طبعی جنون‌آمیز مرد بدبخت» در رابطه با تأثیر عشق بر آلود انگاشته شدن مردان می‌نویسد: «مرد تحت انقیاد زن در موقعیتی قرار می‌گیرد که مالکیت، مردانگی و قدرت نمادین احلیل به خطر می‌افتد» (1). عشق بین زن و مرد با گناه و آلودگی همراه است، زیرا این عشق حاصل سرپیچی از امر نمادین است.

طبقه اجتماعی از دیگر عوامل آلوده‌ساز در *آشغال‌دونی* است. از آنجایی‌که جامعه *آشغال‌دونی* پول‌محور است، شخصیت‌های بیکار در معرض آلوده انگاری هستند؛ زندگی‌شان ناپاک است و به دلیل بیکاری و بی‌خانمانی ناشهروند هستند. گای استندینگ در «ناشهروند بی‌قرار و مبارزه طبقاتی» در رابطه با قشر پریکاریات می‌نویسد: «این افراد همچون انسان‌هایی نگون‌بخت می‌میرند، زیرا عملاً از جامعه اخراج می‌شوند» (6). پدر علی به‌جز گدایی هیچ کار دیگری برای به‌دست آوردن پول انجام نمی‌دهد، بر عکس، علی برای کسب درآمد از انجام هیچ کاری فروگذار نمی‌کند و به شخصیتی تبهکار تبدیل می‌شود. در هر دو حالت، پول در جامعه *آشغال‌دونی* یک عامل آلوده‌ساز است. در صحنه نهم، آقای گیلانی شغل اصلی علی را می‌پرسد و علی در جواب می‌گوید: «کار اصلی ندارم، واسه یه لقمه نون این درو اون در می‌زنم و کارایی می‌کنم. گفت: مثلاً؟ گفتم: مثلاً ظهرا تو پایین‌شهر آشغال پلو می‌فروشم، دم مریضخونه واسه مریضا

تاکسی گیر می آرم، شبام تو انبار آقا امامی می‌خوابم» (92). در صحنه دهم، اسماعیل به علی می‌گوید: «ببین پسر تو این مدت خوب تو رو شناختم، از هیچ چی و هیچ کار روگردان نیستی، با این سن و سال کم هر غلطی که بخوای می‌کنی و واسه پول خودتو به آب و آتیش می‌زنی. تو اصلاً واسه کار ساخته نشده‌ای ... یعنی دلالت، خفاش، عمله خون، کلاه وردار، دزد» (99). استندینگ معتقد است که «برای قشر پریکاریات، مشاغل نقش ابزاری دارند و نه تعیین‌کننده زندگی» (7). برای علی، هر شغلی به‌مثابه ابزاری برای رهایی از آلودگی است، نه بهتر زیستن.

ساعدی با به‌کارگیری نمادهای تمثیلی و کهن‌الگوی شخصیت مطرود، امر آلوده را در متن بازتاب می‌دهد و با استفاده از تمثیل آدم و حوا به منشأ پیدایش عشق و جنسیت و ارتباط آن با گناه و آلودگی اشاره می‌کند. علی در صحنه دوم می‌گوید که زهرا «دور من و دور خودش می‌چرخید و انگار می‌خواست به کاری بکنه و نمی‌تونست. خم شد از زیر تخت چند سیب درآورد و داد به من و گفت: بخور خوبه» (28). کریستوا درباره گناه اولیه در قدرت‌های وحشت می‌نویسد: «حوا با سیبی آدم را وسوسه کرد و مار حوا را وسوسه کرد. غذای دیگری مطلقاً ممنوع خواهد شد تا از هرج و مرج ناشی از همزادپنداری انسان با جاودانگی خدا جلوگیری شود» (121). سیب نمادی برای ممنوعیت و وسوسه است. ترسا ساندرز در تقرب به عدن: آدم و حوا در فرهنگ عامه می‌نویسد: «دلیل اصلی انتخاب سیب به‌عنوان میوه ممنوعه شباهت کلمه شر و سیب (*malum*) در زبان لاتین است» (3). در واقع، خوردن سیب هشدار می‌دهد برای وقوع یک فاجعه به دلیل حضور شرارت پلیدی.

ساعدی کهن‌الگو باغ عدن را در بیمارستان *آشغالونی* بازتاب می‌کند. در صحنه سوم، زهرا علی را با محیط بیمارستان آشنا می‌کند و می‌گوید: «مریض‌خونه جای خوبی؛ یعنی یه باعه. و نوقت پر از دکتر ... همین‌جوری نر و ماده» (37). او بیمارستان را به عدنی تشبیه می‌کند که در آن انجام هر تابویی بدون احساس شرم و حیا مجاز است، درست مانند ارتباط کودک با بدن مادر در مرحله پیش‌زبانایی و امر نشانه‌ای. در این بافت، حتی مسجد بیمارستان تبدیل به مکانی برای انباشت آلودگی‌ها می‌شود. در صحنه چهارم، علی مسجد را این‌گونه توصیف می‌کند: «زیرزمین نیمه تاریکی بود، خرت‌وپرت، چند تخت شکسته و کنار تخت‌ها چند تابوت و رو یکی از تابوت‌ها مرده‌ای که شمعی روشن کشیده بودند» (53). زهرا در مسجد بیمارستان سعی می‌کند علی را اغوا کند: «دستم گرفت و کشید. مرده‌ها رو دور زدیم و نشستیم لبه تختی که پارچه سیاهی روش انداخته بودند ... پرسید: می‌خوای شوهر من بشی؟» (53). مسجد مکانی برای رهایی از آلودگی‌ها است، اما در داستان به محلی برای نگهداری وسایل دورریختنی و فساد تبدیل می‌شود.

دیگر نمادهای بارز در *آشغالونی*، کوچه‌های باریک، فضای تاریک، لوله‌های خون، اجساد، تابوت و زباله هستند. عنوان *آشغالونی* خود نمادی برای جامعه‌ای است که در آن قدرت حاکم زباله‌هایی از جنس انسان تولید می‌کند. کارن سرولو در «غیر انسان‌ها در تعاملات اجتماعی» اشیاء، تصاویر، حیوانات، خاطرات و فراقنی خود و دیگری به انسان خصائصی غیر انسانی می‌دهند. سرولو می‌نویسد: «با فراقنی ظرفیت‌های انسانی بر اشیاء، برخی از افراد می‌توانند آن‌گونه که با انسان‌ها تعامل دارند با غیر انسان‌ها هم تعامل کنند» (536). در *آشغالونی* این روند معکوس است و جامعه ظرفیت‌های ابژه غیر انسانی را بر سوژه انسانی فراقنی می‌کند تا او را از فرایند تعامل اجتماعی خارج و آلوده سازد. در صحنه اول، علی می‌گوید که پیرمرد «کنار تل زباله‌ها، جایی که تابنده‌ای نبود و بو گند آمو خفه می‌کرد، می-

نشست» (1). هنگامی که علی برای فروش خون به بیمارستان می‌رود، محیط اطراف خود را این‌گونه توصیف می‌کند: «توی سطل پر بود، پر بود از لوله‌های خون‌آلود که عین کرم تو هم می‌لولیدند» (23). کریستوا در قدرت‌های وحشت می‌نویسد: «ابژه آلوده درون بدن است. مایعاتی که در بدن جریان دارند اعم از خون، اسپرم، ادرار و مدفوع» (53). بیماری، جسد و خون، فانی بودن سوژه را به او یادآوری می‌کنند و مرگ با محرک‌های خود، سوژه را به سمت ایستایی مرحله پیشازبانی سوق می‌دهد.

غذا نیز یکی دیگر از مصادیق آلوده‌انگاری است. غذای آلوده نمادی برای جامعه‌ای آلوده است. در صحنه ششم، علی برای فروش غذای تهمانده بیمارستان به منطقه‌ای زاغه‌نشین می‌رود. علی می‌گوید: «پیرمردی با صدای بلندی گفت: پلو نجاست مریضخونه‌ها رو آوردن اینجا بخورد فقیر فقرا بدین؟» (66). علی در صحنه اول به بالا آوردن مداوم پدرش اشاره می‌کند: «اگه تهمانده غذایی به دستمون رسیده بود، بیشتر شو بابام بلعیده بود و بالا آورده بود» (6) و در صحنه پنجم می‌گوید: «حالش بهم خورد، دولا شد و سرشو برد پایین و بالا آورد و تکه‌های رنگ‌ووارنگ و لزجی از دهنش ریخت رو چمن» (57). بالا آوردن یکی از علائم فیزیکی آلوده‌انگاری است. کریستوا در قدرت‌های وحشت به نمونه‌هایی از این آلوده‌انگاری اشاره می‌کند: «ببیزاری از یک ماده غذایی، کثیفی، زباله یا سرگین. اسپاسم و استفراغی که از من محافظت می‌کند. نفرت، انزجاری که مرا به کناری می‌کشاند و از آلودگی، فاضلاب و کثافت دور می‌کند. شرم از سازش، از قرار گرفتن در میانه خیانت» (2). آلودگی ناشی از زباله، فاضلاب، اجساد و غذای فاسد احساس وحشت و انزجار را در سوژه برمی‌انگیزد. امر نشانه‌ای با محرک‌های مرگ، سازوکار امر نمادین را مختل می‌سازد و سعی می‌کند آن را براندازد. از سوی دیگر، امر نمادین با آلودگی سوژه و ترویج جرائم جمعی در سوژه و سرکوب می‌کند تا بتواند ثبات و حیات خود را حفظ کند.

2-4- آلوده زدایی

به عقیده کریستوا، سوژه آلوده هنگامی که در یافتن امر نشانه‌ای ناکام می‌ماند، تلاش می‌کند با توسل به قدرت طلبی، لذت جویی، خشونت، قانون‌گریزی، پس زدن بدن مادر و آنچه او محرک‌های جنسی می‌نامد، از خود آلوده زدایی نماید. به نظر می‌رسد ساعدی با بر هم زدن قوانین نحوی و قواعد دستوری در نوشتار خود تلاش می‌کند از خود آلوده زدایی کند. بیگانگی با جامعه به معنای مقاومت در برابر یکپارچه شدن با آن است و همچنین ناتوانی سوژه را در برابر امر آلوده نشان می‌دهد. کریستوا در قدرت‌های وحشت در رابطه با تمایل فرد مطرود به همراهی با امر آلوده می‌نویسد: «دیگری مطرود در عزلتی پالوده، موجودیت خویش را از دست‌رفته می‌یابد. با این‌حال، برخی از قربانیان امر آلوده مجذوب آن می‌شوند و اگر هم نشوند، مطیع و متمایل به آن هستند» (9). علی در صحنه اول می‌گوید که پیرمرد «تا می‌تونست راه می‌رفت، کوچ‌پس‌کوچه‌های خلوتر دوست داشت، در خانه‌های خالی را می‌زد، از خیابان‌های شلوغ می‌ترسید، از جاهای دیدنی فراری بود. خیال می‌کرد رحم و مروت تنها در خرابه‌ها پیدا می‌شه» (1). همراهی با امر آلوده و ترس از آن حاکی از ضعف سوژه در برابر امر آلوده است.

ارتکاب جرم راهی برای پر کردن خلأ درونی سوژه مطرود در تلاش او برای یافتن معنا است و ناکامی در یافتن آن منتج به جایگزین شدن آن با طمع، خشونت و تکرارهای بی‌معنا می‌شود؛ این پاسخ‌ها همگی برخاسته از محرک‌های جنسی یا حیات هستند و نقطه مقابل محرک‌های مرگ به حساب می‌آیند. طمع شخصیت‌های داستان برای خوردن غذای آلوده‌ای که جامعه *آشغال‌نونی* به آن‌ها می‌دهد، نمایانگر همراهی‌شان با امر آلوده است. در عهد جدید آمده - است: «افکار شیطانی، زنا، قتل، دزدی، طمع، شرارت، فریب، هوس‌بازی، چشم‌بد، کفر، غرور و حماقت؛ همه این رفتارهای ناشایست از درون می‌آید و انسان را نجس می‌کند» (انجیل مرقس 7:22). علی درباره پرخوری و ولع پیرمرد می‌گوید: «برگشتم پیش بابام که لقمه گنده‌ای زیر لپش بود و لقمه دیگری تو مشتت» (31) و یا «لقمه‌ای رو که تو مشت داشت، دوباره برد توی قابلمه، چرخوند و فشار داد و دوباره چرخوند و گنده‌ترش کرد و آورد بالا تا می‌تونست دهنشو باز کرد، لقمه همچی گنده بود که من حتم داشتم نمی‌تونست تو دهنش جا بگیره؛ اما بابام پیچ‌وتاب غریبی به گردنش داد و لقمه، با همه بزرگی تو دهنش جا گرفت» (34). ولع پیرمرد در بلعیدن غذا نمادی برای یک جامعه آزمند و حریص است. مارتا راینک در «این بدن من است: بازگشت، آلوده‌انگاری، بی‌اشتهایی و اسرار زنان قرون وسطی» در رابطه با نقش غذا در آشکار ساختن ساختارهای پنهان اجتماعی می‌نویسد: «غذا به معنای پویایی نظم و بی‌نظمی است: زندگی و مرگ، گناه و تقدس، سلامتی و بیماری ... اشتهای نامنظم بیانگر جامعه‌ای نامنظم است» (248-249). جامعه متزلزل *آشغال‌نونی* با توزیع غذاهای آلوده در بیمارستان و خارج از آن به افراد زاغ‌نشین، سنخیت خود با اجتماع و همچنین ساختار معیوب و آلوده خود را برملا می‌سازد. همچون شخصیت‌های داستان، جامعه نیز آلوده به آزمندی و زیاده‌خواهی است و تلاش

Pre-print Version

انسان‌ها برای آلوده‌زدایی فقط آلودگی‌شان را نمایانتر می‌سازد.

خشونت از دیگر محرک‌های اروس است که مکانیسم دفاعی سوژه را در برابر امر آلوده برمی‌انگیزد. کریستوا در *قدرت‌های وحشت* توضیح می‌دهد که «انسان‌هایی که در دام طبیعت حیوانی خود گرفتار شده‌اند، در استفراغ خود غوطه‌ور می‌شوند، گویی می‌خواهند از تمام خیالات فراتر بروند: خشونت، خون و مرگ» (111). اسماعیل به علی می‌گوید: «اگه من یه سیلی تو گوش تو زدم، تو باید یه مشت قائم بکوبی زیر چونه من. این کارا رو نکنی، همیشه توسری‌خوری و آدمای توسری‌خور به درد این جهنم‌دره نمی‌خورن» (42). اسماعیل در برابر امر آلوده مقاومت می‌کند و افراد جامعه را از لحاظ ذالت باهم برابر می‌داند. برخلاف اسماعیل، زهرا تلاش می‌کند به‌جای خشونت، با عشق ورزیدن به سوژه، خود را از آلودگی نجات دهد، هر چند در این امر توفیقی کسب نمی‌کند. در صحنه هفتم، زهرا به علی می‌گوید: «می‌دونی که خیلی خاطرتو می‌خوام؟» (76). او سعی می‌کند با عشق سوژه را به انقیاد خود در بیاورد، اما تلاش او بی‌ثمر می‌ماند و علی در جواب تمام کمک‌های‌اش، در نهایت به او می‌گوید: «گورتو گم کن» (77).

تکرار بی‌معنا، یکی دیگر از شیوه‌های امر آلوده برای شنیده شدن و آلوده‌زدایی است. محرک‌هایی که سوژه آن‌ها را طرد می‌کند، روی هم انباشته می‌شوند و با تکرار شدن، خود را بیان می‌کنند. به عبارتی دیگر، سوژه آلوده آن‌قدر خود را تکرار می‌کند تا این‌که سرانجام به‌وسیله مرگ از حرکت باز می‌ایستد. علی در واکنش به بی‌مهری و آلوده انگاشته شدن توسط پدر، ترانه «ای خدا زهرا یار ما نیست» را بارها تکرار می‌کند. آقای گیلانی تقریباً در تمامی صحنه‌ها سیگاری را روشن می‌کند. علی می‌گوید: «آقای گیلانی چوب سیگارش را از لای دندان‌ها برداشت و تف کرد وسط خیابان و دوباره

گذاشت لای دندان‌ها» (10). تکرار سیگار کشیدن نمادی برای تمایل به بازگشت به دوره کودکی پس از طرد شدن از بدن مادر است و این عادت به تفکیک‌ناپذیری امر نشانه‌ای و نمادین اشاره می‌کند. کریستوا در قدرت‌های وحشت می‌گوید: «ممنوعیتی که بر بدن مادر گذاشته‌شده است، دفاعی در برابر شهوت و تابوی زنا با محارم است» (14). پس از این‌که فرزند پسر هویت سوژکتیو خود را بعد از گذر از مرحله امر نشانه‌ای در قلمرو زبانی امر نمادین به‌دست می‌آورد، به‌ناچار می‌بایست رفتارهای کودکانه‌اش را سرکوب کند تا بتواند طبق عرف جامعه نقش مردی مقتدر را ایفا نماید. جودیث باتلر در مشکلات جنسیتی: فمینیسم و براندازی هویت راجع به مردانگی می‌نویسد: «به نظر می‌رسد که تضاد مردانگی دقیقاً تقاضا برای به رسمیت شناختن کامل خودمختاری است و با این وجود، نوید بازگشت کامل به همان لذت‌های قبل از سرکوب را می‌دهد» (61).

طبق نظر کریستوا، جرم در جامعه از شکنندگی ساختار قانون نشأت می‌گیرد و مجرم با امر آلوده همراهی می‌کند تا بتواند خود را از آن مصون بدارد. در صحنه آخر، علی در واکنش به کتک خوردن از اسماعیل، با مأمورین ساواک تماس می‌گیرد تا یکی از پزشکان بیمارستان را لو بدهد. علی به مأمور می‌گوید: «من از مریض‌خونه تلفن می‌زنم، یارو اومده. پرسید چرا حالا خبر میدی؟ گفتم: اسماعیل آقا نمی‌داشت. جواب داد: خیله خوب، خدمت اونم می‌رسیم» (103). در این‌جا نیز امری آلوده (خیانت و آدم‌فروشی) ابزاری برای آلوده‌زدایی است. علی در گریز و پنهان شدن توفیقی نمی‌یابد و با صورت خشمگین اسماعیل پشت کیوسک تلفن مواجه می‌شود؛ پناه بردن علی به کیوسک تلفن و حالت کوکانه بدن‌اش نشان دهنده میل او به بازگشت به حالت امن امر نشانه‌ای است.

Pre-print Version

ساعدی نابهنجاری را در شخصیت‌ها و در سبک نوشتاری عامیانه و گاه بی‌ادبانه خود نیز بازتاب می‌دهد، گویی سعی می‌کند با همراه شدن با پلشتی‌های جامعه از خود آلوده زدایی کند. همان‌گونه که کریستوا در قدرت‌های وحشت نوشته‌است، در توصیف پلیدی‌ها و ناهنجاری‌ها، گاهی «نویسنده مجذوب امر آلوده می‌شود، منطق آن را در تخیل خود می‌گنجانند، خود را در آن فرافکنی می‌کند و زبان، محتوا و سبک را منحرف می‌سازد» (16). ساعدی با استفاده از شکسته‌نویسی، فعل‌های متعدد، کلمات رکیک، و بر هم زدن قواعد نحوی، امر نشانه‌ای زبان را در متن *آشغال‌دونی* پیرنگ می‌سازد تا امر نمادین را، که نماد جامعه سرکوبگر است براندازد، اما با حذف یا کمرنگ کردن زنان در روایت خود و ترسیم آن‌ها با ادبیات و تصاویری تحقیرآمیز، در براندازی امر نمادین شکست می‌خورد. به عقیده کریستوا، نویسندگان و هنرمندان درد و رنج انسان و تجارب خود را در شخصیت‌های تخیلی خود فرافکنی می‌کنند تا از شدت هراس‌شان از امر آلوده بکاهند. ساعدی نیز با بازتاب نگاه منفی خویش به طبقه متوسط و طمع و پول‌پرستی آن‌ها تلاش می‌کند هویت خود را از این رذایل اخلاقی مصون بدارد.

5- نتیجه‌گیری

جستار حاضر بر آن بوده است تا مؤلفه‌های آلوده‌ساز را در سبک نگارش، شخصیت‌ها و جامعه *آشغال‌دونی* غلامحسین ساعدی در دو بخش «آلوده سازی» و «آلوده زدایی» تحلیل کند. چارچوب نظری این پژوهش برگرفته از

مفهوم آلوده‌انگاری ژولیا کریستوا و کلید واژه‌های مرتبط با آن، یعنی امر نشانه‌ای و امر نمادین، امر آلوده، محرک‌های غرایز جنسی و مرگ، و سوژه است. امر آلوده درون‌مایه محوری *آشغال‌دونی* است و شخصیت‌هایی که در حاشیه جامعه زندگی می‌کنند، نمادی برای افراد مطرود و آلوده انگاشته شده هستند. جنسیت، طبقه اجتماعی، فقر و بیکاری، و خون-فروشی از مصادیق آلوده‌سازی و آلوده‌انگاری در *آشغال‌دونی* هستند. بیماری، جسد، ناشهروندان یا حاشیه‌نشینان، تعفن و کثیفی همگی بر آلودگی و طرد شدن شخصیت‌های اصلی و فرعی این اثر اشاره می‌کنند. سوژه مطرود گرچه مملو از محرک‌های غرایز مرتبط با جنسیت و حیات است، درمی‌یابد که بازگشت به آرامش مرحله امر نشانه‌ای (کورا یا همان فضای سمیاتیکی) برای او محال و هنجارشکنانه است. به‌عنوان مثال، بیمارستان برای علی و پدرش پناهگاهی برای زنده نگاه‌داشتن غریزه حیات و پرهیز از امر نمادین و قوانین سرکوبگر آن بدون ترس و احساس شرم است و پناه گرفتن علی در کیوسک تلفن در صحنه آخر هم تمایل او به بازگشت به امر نشانه‌ای را آشکار می‌سازد. با این حال، تلاش‌های آن‌ها برای تداوم حس امنیت همگی بی‌حاصل هستند.

سوژه جهت زودن امر آلوده از خود با جامعه‌ای که آن را آلوده انگاشته است، بیگانه می‌شود و یا با قدرت‌طلبی، لذت‌جویی، خشونت، جرم، و همراهی با امر آلوده یا امر نمادین سعی می‌کند از خود آلوده زدایی کند. جامعه در مقام حافظ امر نمادین، سوژه ای را که نتواند آرزوی‌اش به کسب لذت و قدرت را برآورده سازد، آلوده می‌سازد و آن را سرکوب می‌کند تا بتواند به یکپارچگی خود تداوم بخشد. از سوی دیگر، مجرم با پیوند امر آلوده به هویت خود تلاش می‌کند آن را از خود بزدايد و دوباره به ساختار قدرت بازگردد. ساعدی با زبانی که خود نمادی برای امر آلوده است، هنجارها و ارزش‌های موجود در جامعه در سالان و امر نمادین به چالش می‌کشد و ریویزیون می‌کند، هرچند او با حذف زنان از نوشتار خود و آلوده‌سازی آن‌ها سلطه امر نمادین بر امر نشانه‌ای را مجدداً برقرار می‌سازد. محرک‌های مرگ باعث می‌شوند سوژه آلوده، به پوچی و بی‌تفاوتی گرایش پیدا کند و از حرکت بازایستد. در نهایت، او همراستا با امر آلوده گام برمی‌دارد، امر آلوده بر او چیره می‌شود و او را به یک مجرم و تبهکار تبدیل می‌نماید. به دیگرگفت، آلوده‌انگاری توسط امر نمادین، باعث نهادینه شده داوطلبانه امر آلوده در سوژه آلوده می‌شود. از این روست که در *آشغال‌دونی*، علی‌رغم مقاومت شخصیت‌ها و نویسنده برای از بین بردن امر آلوده، تلاش آن‌ها بی‌ثمر می‌ماند و هیچ‌کدام از شخصیت‌ها موفق نمی‌شوند با محرک‌های اروس و یا محرک‌های مرگ به پاکی برسند.

Exploring Julia Kristeva's Theory of Abjection in Gholam Hossein Saedi's *The Dump*

Abstract

Introduction: In Julia Kristeva's conception of the abject, anything that falls outside the normativity of a dominant system is dubbed as repulsive and deplorable. Abject subjects are the subjects who are rejected by the society because of their heterogeneity; ironically, sometimes they resort to crime to get back into the society, but the transgression usually leads to further exclusion and abjection. The present research endeavors to trace and comment on the manifestations of Kristeva's notion of abjection in Gholam Hossein Saedi's *The Dump* (1966) and realize how certain characters of the narrative are abjectified and how they respond to their sense of abjection.

Background Studies: There have been only a few studies on Saedi's *The Dump* and most of the relevant critical surveys have tried to expose its realistic and naturalistic overtones. In their "Psychological Analysis of Characters of Three Stories from Gholam Hosein Saedi (Beggar, Destitute, and Garbage Can) According to Karen Horney's Theory," Jalil Shakery Jalil and Behnaz Bakhshi focus on social and psychological issues and discuss the detrimental effects of poverty on the life of a number of Saedi's characters. In her "A Comparison between the Story of Ashghalduni (Dustbin) and the Adapted Movie *Dayere-Ye Mina (The Cycle)*," Zahra Hayati adopts a sociological critical approach and probes into the impacts of trauma in Saedi's selected works. In "A Criminological-Victimological Analysis on 'Dump' ('Ashghaldooni'): A Long Symbolic Story by Gholam Hossein Saedi," Mehrdad Rayejian Asli and Ali Molabeigi deal with notions such as delinquency and felony in Saedi's *The Dump*, focusing on the close relation between literature and criminology and the formation of identity in light of social interactions. In their "The Visual Capabilities of Gholam Hossein Saedi's Grave and Cradle in Iranian Cinema," Fataneh Ghajaghi et al. have delved into the prevalence of social ills and evils in Saedi's works and inspected the role they play in his characters' identity crisis.

Methodology and Discussion: The present study draws upon Julia Kristeva's theory of abjection, formulated in her seminal book *Powers of Terror: An Essay on Abjection* (1982). Abjection blends such notions as power dynamics, linguistics, sociology, and psychoanalysis, and by emphasizing the role of the mother's body in the formation of the subject's identity, it also uses feminist concepts and criticizes oppression and patriarchy. This research analyzes the relationship among the society, characters, and language with what is defined and treated as abject in Saedi's *The Dump*, highlighting the conflicts between the semiotic and the symbolic in the social context.

Conclusion: This Kristevan reading of Saedi's *The Dump* reveals that the major characters of the novel are all abjectified by the dominant power dynamics and social normativity. They are marginalized and reduced to non-citizens since they simply cannot climb the social ladder and purge themselves of their socially-imposed manifestations of abjection. Although they are driven by such innate stimuli as instincts of survival and life-force, they fail to return to the security and purity of the symbolic stage (chora or the semiotic space) and all their desperate attempts push them more deeply into depravity and abjection. They even resort to conformity and abject objects, jobs, and lifestyles, but again, what they end up with is nothing but exclusion and alienation. It can be argued that in Saedi's *The Dump*, the society as a whole is a dump and the characters of the novel are its abject and foul-smelling garbage.

Keywords: Abject, Semiotic Order, Symbolic Order, Kristeva, Saedi, *The Dump*

References

- Aston, Elaine. *An Introduction to Feminism and Theatre*. Routledge, 1995.
- Bates, Catherine. "Astrophil and the Manic Wit of the Abject Male." *Studies in English Literature, 1500-1900*, vol. 41, no. 1, 2011, pp. 1-24.
- Butler, Judith. *Gender Trouble*. 1990. Routledge, 2011.
- Cerulo, Karen A. "Nonhumans in Social Interaction." *Annual Review of Sociology*, vol. 35, no. 1, Aug. 2009, pp. 531-52.
- Claiborne, Corrie. "Leaving Abjection: Where 'Black' Meets Theory." *Modern Language Studies*, vol. 26, no. 4, 1996, p. 27.
- Ghajaghi, Fataneh, et al. "The Visual Capabilities of Gholam Hossein Saedi's Grave and Cradle in Iranian Cinema." *Islamic Art Studies*, vol. 20, no. 49, 2024, pp. 637-49.
- Hayati, Zahra. "A Comparison between the Story of Ashghalduni (Dustbin) and the Adapted Movie *Dayere-Ye Mina (The Cycle)*." *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, vol. 8, no. 1, 2016, pp. 71-98.
- Kristeva, Julia. *Powers of Horror: An Essay on Abjection*. 1982. Columbia University Press, 2024.
- . *Revolution in Poetic Language*. 1984. Columbia University Press, 2024.
- . *Language: The Unknown: An Initiation into Linguistics*. Columbia University Press, 1989.
- . *Strangers to Ourselves*. Columbia University Press, 1991.

- Madiou, Mohamed Salah Eddine. “Abject Talks Gibberish: ‘Translating’ Abjection in Rabih Alameddine’s an Unnecessary Woman.” *Arab Studies Quarterly*, vol. 43, no. 3, 2021, p. 249.
- May, Larry. *Masculinity & Morality*. Cornell University Press, 1998.
- McAfee, Noelle. *Julia Kristeva*. Routledge, 2004.
- Neiravi Aghminoie, Fatemeh, et al. “Representation of Gender in the Novel: A Case Study of Alavi’s and Saedi’s Stories.” *Persian Language Studies*, vol. 10, no. 1, 2023, pp. 79–114.
- Rayejian Asli, Mehrdad, and Ali Molabeigi. “A Criminological-Victimological Analysis on ‘Dump’ (‘Ashghalduoni’): A Long Symbolic Story by Gholam Hossein Saa’edi.” *The Ninth National Conference on Literary Textual Analysis*, vol. 68, no. 9, 2021, pp. 523–42.
- Reineke, Martha J. “‘This Is My Body’: Reflections on Abjection, Anorexia, and Medieval Women Mystics.” *Journal of the American Academy of Religion*, vol. 58, no. 2, 1990, pp. 245–65.
- Reineke, Martha J. *Sacrificed Lives*. Indiana University Press, 1997.
- Sa’edi, Gholam Hossein. *Dump*. Negah, 1978.
- Sanders, Theresa. *Approaching Eden: Adam and Eve in Popular Culture*. Rowman & Littlefield, Cop, 2009.
- Shakery, Jalil, and Behnaz Bakhshi . “Psychological Analysis of Characters of Three Stories from Gholam Hosein Sâedi (Beggar, Destitute, and Garbage Can) According to Karen Horney’s Theory.” *Literary Text Research*, vol. 19, no. 63, 2009, pp. 55–88.
- Standing, Guy. “The Precariat and Class Struggle.” *RCCS Annual Review*, vol. 7, no. 7, 2015, pp. 3-16.
- The King James Study Bible*. Thomas Nelson Publishers, 2013.